

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۳۱ دسمبر ۲۰۱۴

## دادن دختر - گرفتن دختر داد و گرفت؟؟؟

عزیزان و عزتمندان، بعضاً این خاکسار را با لقب "استاد" خطاب میکنند؛ و حتی بالاتر از آن "استاد سخن". چنان که نویسنده آزاده و آزاداندیشه، جناب آزاد ل. در نامه ای عنوانی این کمترین کرده اند - صفحه ۲۶ اکتوبر ۲۰۱۴ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان".

اقرار میکنم، که این لقب گرامی و والا، از مرتبه چون منی به مراتب بالاتر است و وقتی چنین مخاطبت و تخاطب را از دوستان میشنوم، چتکه میخورم و رگ رگ وجودم به لرزه می افتد، که من کجا و مقام فاخر "استاد" کجا؛ شمع افسرده کجا و مهر درخشنده کجا؟؟؟ در هر صورت، عزیزان مختارند، هر گل و خاری را که به سر این مسکین میزنند، بزنند!!!

جناب آزاد ضمن نامه فوق، در ذیل "دادن دختر" (دختر دادن) و "گرفتن دختر" (دختر گرفتن)، سؤالی را به این درویش راجع ساخته و پرسیده اند، که استعمال افعال "دادن و گرفتن" برای "دختر" بر کدام مبنائی استوار است؟؟؟

اولاً از نویسنده دلاور و همکار عزیزالقدر پورتال، جناب آزاد ل. پوزش میخوام، که پاسخ به سؤال ایشان را با این همه تأخیر تقدیم میکنم. چه کنم که پیری و کاهلی متمم آن، توأم است با چنین کوتاهیها و نارسائیها. به تاریخ ۳۱ اکتوبر نوشته ای را درین زمینه سر دست گرفته و به خامکوک رسانده بودم، که بعداً به طاق نسیان گذاشته شد. اینک همان را دستکاری و خیشاوه کرده، پخته ساخته و عرضه میدارم. امیدوارم، که تقدیم مطلب با این عرض و طول و ضخامت، ارزش تناسب را با موضوع مطروح داشته باشد.

پرداختن به موضوعات اجتماعی و دینی این امر را میگذارد به عزیزانی که در زمینه صلاحیت و صلابت کافی دارند و میپردازم به کافتن موضوع فقط از نگاه زبان دری و از نظر تعاملات گرامری این زبان:

بعد از افعالی چون "خوردن" و "کردن" و "زدن"، فکر کنم که "دادن و گرفتن" و یا معکوس آن، "گرفتن و دادن"، از افعالی باشد که برای یک جسم زنده و خصوصاً انسان از اهمّ مهمات شمرده میشود. اگر ترکیب مصدری (اسم مصدر مرکب) "داد و گرفت" و یا "داد و ستد" را مدّ نظر بگیرم، باید اذعان کنیم، که در تعاملات اجتماعی ما، عمل "دادن" بر "گرفتن" تقدم دارد؛ چون تا به کسی چیزی ندهیم، از او چیزی ستانده نمیتوانیم. البته بهتر است که از بعضی جهات "دادن و گرفتن" را جمعاً به حیث یک پدیده "مُندمج"، "باهم درآمیخته" و یا "درآمیخته بهم" دیالکتیکی، که متشکل از "اجزای متضاد" خود است، بپذیریم.

در بحث حاضر "دادن و گرفتن" مشخصی مدّ نظر است؛ "دادن و گرفتن دختر".

بدواً باید قبول کنیم، که در برابر تعامل "دختر دادن" و "دختر گرفتن"، موضوع به شکل عامترش، "زن دادن" و "زن گرفتن" هم وجود دارد؛ که به خاطر بعضی ملحوظات در جامعه و فرهنگ ما، "دادن و گرفتن دختر" جلوه مُحکّمتر به خود میگیرد. اما در هر حالت، در برابر هر دو، ترکیبات "شوی دادن" و "شوی گرفتن" نیز قد علم میکنند. استعمال ترکیب "بچه گرفتن" هم زیاد دیده میشود؛ چنان که در پاسخ سؤال "کی ره گرفته(کرا گرفته)؟؟؟" از بهر مثال گویند:

"بچه یک جوالی ره گرفته"

یا

"یک بچه تحصیلکده ره گرفته."

یقیناً و منطقاً میتوانیم حدس بزنیم، که در هر زبان ابتداء چند کلمه معدود و انگشت شماری وجود داشته و وردِ زبان اهل زبان بوده است، که بعدها با انکشاف جامعه و رونق گرفتن روابط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و علمی و غیرهم، بر گنجینه لغات و کلمات افزوده شده رفته است. و بدون شک میتوان در صدر تمام کلمات هر زبان، کلماتی را حدس زد، که از جمله "ضروری ترینها" بوده و برای بیان و افاده "ضروریترین احتیاجات" انسان به کار میرفته اند؛ از قبیل "خوردن". من چنین کلمات را "کلماتِ محوری" زبان میخوانم. هرآنینه که در پهلوی کلمه "خوردن"، کلماتی چون "پوشیدن" و "کردن" و "زدن" و "دادن" و "گرفتن" را نیز از جمله "لغات محوری" زبان خود میتوان دانست. بعدها که زبان منکشف شده رفت، در پهلوی وضع کلمات جدید، در ترکیب کلمات از عناصر موجود زبان نیز استفاده گردید.

وقتی مینگریم، که ترکیبات مصدری که با کلمه "خوردن" گره خورده اند، بیشترین لغات ترکیبی را در زبان ما میسازند؛ و من میتوانم از صدها - و اگر نگویم از هزاران - ترکیبی نام ببرم، که در زبان دری با یکجای شدن با کلمه "خوردن" و یا محصولاتش ساخته شده اند، به این تیز و فرضیه خود باور و اطمینان موثقت حاصل میکنم!!!

ولی نکته بارز و شایان توجه این که:

کلمات هنگام پیوند خوردن با کلمات دیگر؛ و بالخاصه وقتی افعال و مصادر ترکیبی را تشکیل میدهند، مفهوم خود را قسماً و یا کلاً عوض میکنند. مثالی از بارزترین و مهمترین فعل و عمل انسان میزنم؛ از عمل و فعل "خوردن".

فعل "خوردن" معمولاً عملی را گوئیم، که طی آن چیزی از مجرای دهان وارد جهاز هاضمه گردد. در عمل مگر، همین فعل "خوردن" را - که در معنی و مفهوم اصلیش نزد هیچ کسی تردیدی وجود ندارد و نزد همه کس "خوردن"، "خوردن" است - اگر با کلمات دیگر پیوند و گره بزیم - میبینیم که "خوردن" از قالب و مفهوم اصلی خود خارج میگردد. جهت بررسی تحلیلی موضوع، "کلمات ترکیبی" ای را، که از پیوستن با فعل "خوردن" تشکیل شده اند، مد نظر گرفته و جهت سادگی کار درینجا از مثل بزرگش؛ یعنی "مصادر ترکیبی" استفاده میکنم؛ بدین مثالها که قصداً نهمار داده میشوند، توجه گردد:

تکان خوردن؛ به سر خوردن؛ به سر خود خوردن؛ به تالاق خوردن؛ به فرق خوردن؛ به پهلو خوردن؛ به کون خوردن؛ به بغل خوردن؛ به پشت خوردن؛ تخته به پشت خوردن؛ به سینه خوردن؛ به روی خوردن؛ به کله خوردن؛ به دل خوردن؛ به زمین خوردن؛ قلم خوردن؛ سر خوردن؛ دست خوردن؛ شور خوردن؛ لوت خوردن؛ لکات خوردن؛ مُچ خوردن؛ ضرب خوردن؛ جُول خوردن؛ چین خوردن؛ غم خوردن؛ تشویش خوردن؛ سود خوردن؛ ترک خوردن؛ شکست خوردن؛ دَور خوردن؛ چرخ خوردن؛ سر کسی چرخ خوردن؛ سر کسی دَور خوردن؛ بازی خوردن؛ فریب خوردن؛ تیر خوردن؛ تیر خوردن؛ خنجر خوردن؛ شمشیر خوردن؛ کارد خوردن؛ چاقو خوردن؛ خط خوردن؛ خط نخوردن(اصطلاح کابلی و کنایه از "جوان ماندن" یا "پیر نشدن")؛ دَو خوردن؛ لت خوردن؛ سوته خوردن؛ دانگ خوردن؛ مُنده جارو خوردن؛ گورمشتی خوردن؛ چپات خوردن؛ قفاق خوردن؛ چوب خوردن؛ درد خوردن؛ جوش خوردن؛ قسم خوردن، تاب خوردن، پیچ و تاب خوردن؛ خم خوردن، خم نخوردن(اصطلاح کابلی و کنایه از "پیر نشدن")؛ گره خوردن؛ پیوند خوردن؛ طعل خوردن؛ ورق خوردن؛ ملاق خوردن؛ آش خوردن(در دباغی یا چرمگری)؛ تغییر خوردن؛ شگفت خوردن؛ افسوس خوردن؛ حسرت خوردن؛ حیفی خوردن؛ هوس خوردن؛ آفتاب خوردن؛ هواخوردن؛ خُنک خوردن؛ رَم خوردن؛

تبل خوردن(اصطلاح کابلی و کنایه از "به خود گرفتن")؛ پیسه کسی را خوردن؛ قرض کسی را خوردن؛ باد خوردن؛ دَو خوردن؛ ایاس خوردن؛ خار خوردن؛ کری خوردن؛ تپ خوردن؛ جَب خوردن(برای مایعات)؛ چاک خوردن(در خیاطی و طب)؛ رم خوردن؛ موریانه خوردن؛ مهمانی خوردن؛ ....

در تمام این مثالها، که از عنصر اصلی "خوردن" با کلمات دیگر ترکیب شده اند، فعل "خوردن" معنای "خوردن" را باخته و در مفهوم "غیر از خوردن" استعمال میگردند؛ خصوصاً که اکثریت مطلق این مصادر ترکیبی صبغت "لازمی" را بخود گرفته اند، در حالی که خود "خوردن" محضاً فعل "متعدی" میباشد!!!!

### رابطه "خوردن" و "دادن" و ... در مصادر ترکیبی:

قسمی که گفتیم، مصادر ترکیبی که با "خوردن" ساخته میشوند، بالاخر "لازمی" اند، که اگر آنها را "متعدی" بسازند، غالباً عنصر "خوردن" را در آنها با "دادن" و بعضاً هم با "زدن" و "کردن" و غیرهم تعوض میکنند مثلاً:

- آب خوردن - آب دادن؛ آش خوردن - آش دادن؛ تیل خوردن - تیل دادن؛ آفتاب خوردن - آفتاب دادن؛ ایاس خوردن - ایاس دادن؛ تغییر خوردن - تغییر دادن؛ تاب خوردن - تاب دادن؛ لوت خوردن - لوت دادن؛ شور خوردن - شور دادن؛ تکان خوردن - تکان دادن؛ دَو خوردن - دَو دادن؛ چرخ خوردن - چرخ دادن؛ سود خوردن - سود دادن؛ شکست خوردن - شکست دادن؛ پیوند خوردن - پیوند دادن؛ هوا خوردن - هوا دادن؛ فریب خوردن - فریب دادن؛ طعل خوردن - طعل دادن؛ چین خوردن - چین دادن؛ مهمانی خوردن - مهمانی دادن؛ چاک خوردن - چاک دادن(در طب و خیاطی)؛ شیرینی خوردن - شیرینی دادن؛ ....

- دَو خوردن - دَو زدن؛ کارد خوردن - کارد زدن؛ خط خوردن - خط زدن؛ دست خوردن - دست زدن؛ کری خوردن - کری زدن؛ گره خوردن - گره زدن؛ پیوند خوردن - پیوند زدن؛ تیر خوردن - تیر زدن؛ شمشیر خوردن - شمشیر زدن؛ به زمین خوردن - به زمین زدن؛ لت خوردن(در آشپزی) - لت زدن؛ ....

- لت خوردن - لت کردن؛ پیوند خوردن - پیوند کردن؛ پینه خوردن - پینه کردن؛ شکست خوردن - شکست کردن؛ تشویش خوردن - تشویش کردن؛ تغییر خوردن - تغییر کردن؛ و .... البته باید اقرار کنیم، که "تشویش کردن" و "شکست کردن" و "تغییر کردن" هنوز هم مصادر لازمی اند.

توجه گردد، که در تمام این ترکیبات، نه تنها مصدر "خوردن" خاصیت اصلی خود را از دست داده است، بلکه مصادر "دادن" و "زدن" و "کردن" هم تغییر ماهیت داده اند!!!  
در پراگراف فوق به صورت جانبی، مثالی چند از کلمه بسیط "دادن" را در تشکیل "کلمات مرکب" آوردیم، مگر در پراگراف بعدی مصادر ترکیبی را به اشباع از نظر میگذرانیم، که با پیوند خوردن با مصادر "گرفتن" و "دادن" به دست آمده اند. بدو مگر در تعریف "دادن" و "گرفتن":

"گرفتن" فعلی را میدانیم که در مقابل "دادن" قرار دارد. البته باید صمیمانه اقرار کنیم که بعضاً برای ساده ترین و پیش پای افتاده ترین کلمه هم نمیتوان معنایی دقیق از سنخ "غیر ترسیمی" و "غیر تشریحی" ارائه کرد. ازین جمله اند کلمات "دادن" و "گرفتن" که برای شرح کوتاه و موجز هرکدام معمولاً از متضاد آنها استفاده میکنیم. در هر صورت، موضوع همین است، که هست، ولی مدلول و مفهوم افعال "گرفتن" و "دادن" نزد هیچ کس از اهل زبان نامأنوس نیست و هرکس به مجرد شنیدن آنها، به معنای آنها پی میبرد.  
مصادر مرکب از افعال "گرفتن" و "دادن":

### گرفتن:

صورت گرفتن؛ رونق گرفتن؛ رُخ گرفتن؛ قرار گرفتن؛ نام گرفتن؛ دُور گرفتن؛ خود را دُور گرفتن؛ سیال گرفتن؛ شریک گرفتن؛ دوام گرفتن؛ قوام گرفتن؛ هوا گرفتن؛ بیم گرفتن؛ ریم گرفتن؛ خواب گرفتن؛ دل گرفتن (دلگیر شدن)؛ خم گرفتن؛ عکس گرفتن (اصطلاح کابلی و در معنای "بوی گرفتن" و "گنده شدن")؛ ضربه گرفتن؛ تماس گرفتن؛ بوی گرفتن؛ روی گرفتن یا از کسی روی گرفتن (عمل زنان در برابر مردان نامحرم)؛ تاب گرفتن؛ ناخون گرفتن (اصطلاح نانوایان)؛ ناخون (ناخن) کسی را گرفتن؛ تصمیم گرفتن؛ عزا گرفتن؛ بیم گرفتن؛ لرزه گرفتن؛ جان گرفتن؛ خبر گرفتن؛ سَر گرفتن؛ سُر گرفتن؛ سَر و سُر گرفتن؛ لرزه گرفتن؛ جواب چای گرفتن؛ ماچ گرفتن؛ پچی گرفتن؛ بوسه گرفتن؛ قابو گرفتن (عیناً به معنی "قابو دادن")؛ شیمه گرفتن؛ قوت گرفتن؛ سهم گرفتن (اشتراک کردن)؛ قصد گرفتن و قصوری گرفتن (اصطلاحات کابلی و در معنای "انتقام گرفتن")؛ قصور خود را گرفتن (اصطلاح کابلی و در معنای "انتقام خود را گرفتن")؛ نسل گرفتن؛ چرک گرفتن؛ چوچه گرفتن؛ شاش گرفتن؛ جواب چای گرفتن؛ زور گرفتن؛ کسی را زور گرفتن؛ زیر دیگ گرفتن؛ کون دیگ گرفتن؛ تاهدیگی گرفتن؛ باد گرفتن؛ سوخت گرفتن؛ پیش چشم کسی را خون گرفتن؛ آتش گرفتن (اصطلاح کنائی کابلی و در معنای "عیادت مختصر کردن")؛ درد گرفتن؛ در گرفتن؛ سخت گرفتن؛ آسان گرفتن؛ کوتاه گرفتن؛ دندان گرفتن؛ بوی گرفتن؛ موی گرفتن؛ خوی گرفتن؛ سَر گرفتن (شیر)؛ روی

گرفتن(شیر)؛ سُر گرفتن؛ کینه گرفتن؛ بغض گرفتن(در گلو)؛ گریه گرفتن؛ خنده گرفتن؛ سبقت گرفتن؛ پیشی گرفتن؛ شخ گرفتن؛ سست گرفتن؛ گرفتن(خریدن)؛ محکم گرفتن؛ سرعت گرفتن؛ تنقید گرفتن؛ انتقاد گرفتن؛ قایم گرفتن؛ بیخ گرفتن؛ آرام گرفتن؛ خود را آرام گرفتن؛ پوز گرفتن؛ خود را پوز گرفتن؛ شقیقه گرفتن(دلاکی)؛ شقیقه کسی را گرفتن(درد گرفتن)؛ درز گرفتن(خیاطی)؛ آفتاب گرفتن؛ مهتاب گرفتن؛ روزه گرفتن؛ راه گرفتن؛ سینه گرفتن(شیر خوردن طفل)؛ سینه کسی را گرفتن(مرض)؛ چُندی گرفتن؛ چنک گرفتن؛ داغ گرفتن(داغگیری در کلکاری)؛ لخت گرفتن؛ جُفت گرفتن؛ خود را لخت گرفتن؛ ضمه و کسره و فتحه گرفتن حرفی(پیش و زیر و زبر گرفتن)؛ سنگ گرفتن(روی کار تعمیر در کلکاری)؛ خشت گرفتن(گلکاری)؛ خود را هشیار گرفتن؛ شِق گرفتن؛ استوار گرفتن؛ خود را استوار گرفتن؛ خود را پیش گرفتن؛ پند گرفتن؛ درس گرفتن؛ سبق گرفتن؛ خود را راست گرفتن؛ جان گرفتن؛ سر به سر گرفتن(مناقشه کردن)؛ وضو گرفتن؛ سنت خود را گرفتن؛ تاوان گرفتن؛ چُند گرفتن؛ خنک گرفتن(کسی را)؛ بیعت گرفتن؛ روشنی گرفتن؛ زیر گرفتن(کسی را)؛ میچ جان کسی را گرفتن(خیاطی)؛ خامکوک گرفتن؛ درز گرفتن؛ چین گرفتن؛ پلیت گرفتن؛ لفظ گرفتن؛ زیر نول گرفتن؛ دل گرفتن(عادت گرفتن، بیزار شدن)؛ و ....

جالب است، که فعل "گرفتن" در اکثر چنین ترکیبات عین رول کلمهٔ get انگریزی را در ترکیبات انگریزی دارد!!!

### دادن:

تغییر دادن؛ خواب دادن؛ توجه دادن؛ رنج دادن؛ زمینه دادن؛ روی دادن؛ رخ دادن؛ صورت دادن؛ سر و صورت دادن؛ خیز دادن؛ سر دادن(مطابقت دادن)؛ سَر و سُر دادن؛ شکوه و شکایت سر دادن؛ ماچ دادن؛ بوسه دادن؛ پچی دادن؛ دست دادن؛ قابو دادن(عیناً در معنای "قابو گرفتن")؛ شيله دادن؛ راه دادن؛ میدان دادن؛ زمینه دادن؛ روی دادن(اصطلاح کابلی)؛ مثلاً در ضرب المثل "روستائی ره که روی دادی، بوی داماتی میایه!!!)؛ ده دادن(اصطلاح کابلی که در هنگام گفتن چیستان استعمال میگردد)؛ قوت دادن؛ شیمه دادن؛ جان دادن؛ سینه دادن؛ سینه دادن(شیر دادن)؛ سینه دادن(در شکار پرندگان)؛ ضمه و کسره و فتحه دادن(حرف)؛ زیر و زبر و پیش دادن(حرف)؛ در دادن؛ نسق دادن؛ سبق دادن(جزاء دادن)؛ تاوان دادن؛ کِشت دادن و مات دادن(سُطرنج)؛ تور دادن؛ نماز دادن؛ روشنی دادن؛ عزت دادن؛ پُشت دادن به کسی؛ دَور دادن؛ خود را دور دادن؛ روی خود را دور دادن؛ مُراد کسی را دادن؛ ناز دادن؛ اعتبار دادن؛ اطمینان دادن؛ چرخ دادن؛ غوطه دادن؛ تغییر دادن؛ جَور دادن؛ خیز دادن؛ جمپ دادن(موتر)؛ تيله دادن (موتر)؛ آب دادن(در زراعت و در آهنگری)؛ چین دادن؛ درز دادن؛ چاک دادن

(خیاطی و طب)؛ پلّیت دادن؛ قاش دادن؛ شق دادن(در طب)؛ حاصل دادن؛ تیر کسی را دسته دادن؛ فتحه دادن(قاری در هنگام قرائت)؛ فتحه دادن کسی(کمک کردن کسی)؛ لم دادن؛ لوت دادن؛ شیله دادن؛ کشیک دادن؛ ارزش دادن؛ خار دادن؛ تار دادن(از مُدارا کار گفتن)؛ تار دادن(در گدی پرانبازی)؛ بها دادن؛ لفظ دادن؛ ارزش دادن؛ مجرائی دادن؛ ریز دادن(پرنده، موتر)؛ تور دادن(طفل، اسپ، زنبور)؛ .... و در ترکیب با کلمات عربی چون تغییر دادن؛ نقل دادن؛ انتقال دادن؛ خبر دادن؛ اطلاع دادن، ضمانت دادن؛ ضامن دادن؛ اجازه دادن؛ اذن دادن؛ سبقت دادن؛ رواج دادن؛ تداول دادن؛ طول دادن؛ هزیمت دادن؛ شهادت دادن؛ میراث دادن، خیرات دادن؛ همت دادن؛ غیرت دادن؛ همت از خود نشان دادن؛ شفاء دادن؛ ....

....

بسیار جالب است، که "دادن" و "گرفتن" در ترکیبات "قابودادن" و "قابوگرفتن" کاملاً عین مفهوم و موقف را افاده و ارائه میکنند!!! شاید با تعمق بیشتر از چنین رول "دادن و گرفتن" در زبان خود مثالهای بیشتر پیدا کرده بتوانیم!!!

آوردن مثالهای بیحد فراوان به خاطری ست، تا پهنای انعطاف معنائی مصادر بسیط در هنگام تشکیل دادن مصادر مرکب، به صورت تشریحی و تحلیلی مجسم و هویدا گردد. خواننده ارجمند حتماً به رؤیت این همه مثالهای متنوع متوجه میگردد، که افعال بسیط "خوردن" و "دادن" و "گرفتن" وقتی جزء مصادر مرکب قرار میگیرند، تا چه حد و به چه پیمانه های متفاوتی از مدلول و مفهوم اصلی خود فاصله میگیرند!!!

ازین شرح نسبتاً مبسوط و تحلیلی نتیجه میگیریم، که "مصادر(کلمات) بسیط"، وقتی جزء "مصادر(کلمات) مرکب" واقع میگردند، همیشه و یا لاقلاً علی الاکثر ماهیت و خاصیت اصلی خود را از دست میدهند.

خواننده ارجمند به رؤیت این همه مثال از تداول عام زبان دری، متوجه میگردد، که افعال "دادن و گرفتن" در پیوند با کلمات مختلف، مفهوم اصلی خود را یا به کلی از دست میدهد و یا که از غلظت و ثقلت خود میکاهد.

عین استحاله معنائی و ماهوی را در مورد "دادن و گرفتن" "دختر" نیز میتوان در نظر داشت.